

... و گامی بلند تر به پیش!



گزارش از یک درس کاوی

گزارش نشست دوم

برتری پیدا کنیم، جایزه تقسیم کنیم یا گواهی حضور امضا کنیم! جمع شدیم که آنات تربیتی را که پیش روی مان در رقص اند بنگریم و در آن‌ها اندیشه‌های دوباره کنیم.»

سپس فیلم درس کاوی خانم باغ گلشنی از دبستان دوره دوم ناحیه دو برای حاضران به نمایش گذاشته شد و سرکارآرانی ادامه داد «درس کاوی سطحی عمیق از آنالیز فرایند تدریس برای تشخیص «دی ان ای» آموزش است.» پیاده کردن درس از نوار و تبدیل آن به متن برای چک کردن واژه به واژه و کدگذاری آن چه در پنجاه دقیقه کلاس درس اتفاق می‌افتد.

سرکارآرانی گفت: این بار خانم باغ گلشنی به خودش جسارت داده و در کلاسش را به روی چشم دیگران باز کرده است. به علاوه آن را از نوار پیاده و به صورت متنی خواندنی برای تامل ما آماده کرده است. خیلی از معلم‌ان، حتی در کشورهای پیشرفته، این کار را نمی‌کنند؛ کلاس درس را محیط انحصاری خودشان می‌دانند. این کار ساده‌ای نیست. براساس این متن می‌توانیم رفتار تک تک دانش‌آموزان را ببینیم، برای مثال دانش‌آموزی که قلم از دستش می‌افتد و می‌خندد نقشش در گروه چیست؟ عمدی این کار را کرد یا ناشی از بی‌توجهی بود یا خسته بود؟ راستی این بچه چه طور بچه‌ای است؟ در سایر کلاس‌ها چه طور است؟ با دوستانش در محیط بازی چه گونه است؟ و ...

سپاس گزار خانم باغ گلشنی هستیم که فرصت دقیق شدن در آنات تربیتی را برای ما فراهم آورد. در نهایت سپاس گزار بچه‌ها هستیم که به ظاهر آخر لیست هستند اما نه؛ همه ما این جا هستیم به خاطر آن‌ها. باید از آن‌ها تشکر کنیم که ما را تحمل می‌کنند و با دوستی‌های‌شان مشقت‌های مدرسه را برای یکدیگر کم می‌کنند و به همه ما نیز جان می‌بخشند.

نشست دوم با نمایش فیلم معلمی در یکی از روستاهای دور شهرستان کاشمر، آغاز شد. معلم دانش‌آموزان هر شش پایه ابتدایی را هم‌زمان مدیریت می‌کرد. دیوارهای کلاس پر بود از یافته‌هایی در ارتباط با مفاهیم پایه علوم تجربی که بچه‌ها می‌بایست بیاموزند. معلم همه آن‌ها را با عشق و مهارتی وصف‌ناپذیر، از تردد سال‌ها میان شهر و روستا، گردآورده و با ذوق چیده بود. به اولی‌ها تعدادی سنگ داد و از هر کدام خواست تا آن‌ها را دسته‌بندی کنند. از بچه‌های پایه دوم خواست تا وضعیت برگ‌ها و مشخصه‌های اساسی آن‌ها را بررسی کنند. به همین شکل برای هر پایه تکلیفی مشخص کرد. پس از دقایقی بر سر هر میز رفت تا ببیند هرکس به چه کار اندر است؟ آن‌گاه که این سرکشی و رفع اشکال پایان پذیرفت، از همه خواست که کارشان را برای بقیه بیان کنند. سپس از همه خواست دوست‌شان را تشویق کنند. احساسی که بچه‌ها داشتند بهانه‌ای شد برای آنالیز این کلاس چندپایه و آنات تربیتی که در آن جان می‌گیرد.

سرکارآرانی از این «لحظه»ها با عنوان «آنات» تربیتی یاد کرد که با تشویق دانش‌آموز، در چند ثانیه، اتفاق می‌افتد. برای مثال از همه خواست به دیده‌گان سارا و نحوه تعامل او با معلم و هم‌کلاسی‌ها، علی‌رغم تفاوت سنی‌اش، نگاهی دوباره داشته باشند و ادامه داد: «معلم در این لحظه به سارا کمک می‌کند تا جهان خودش را بسازد. این برق چشم سارا پس از تشویق دوستانش به اندازه حرکت بال یک پشه زمان نبرده است ولی جهانی معنی را حامل است. عشق معلمی یعنی این لحظه را با کل عالم عوض نمی‌کنم! سارا به معلم هم یاری می‌دهد تا به جهان خودش بنگرد و به آن افتخار کند. ما را هم مهمان سفره تربیت خود کند. ما این جا جمع نشدیم که نمره و کارنامه بدهیم،

در نهایت
سپاس گزار
بچه‌ها هستیم
که به ظاهر آخر
لیست هستند
اما نه؛ همه ما
این جا هستیم
به خاطر آن‌ها.
باید از آن‌ها
تشکر کنیم
که ما را تحمل
می‌کنند و با
دوستی‌های‌شان
مشقت‌های
مدرسه را برای
یکدیگر کم
می‌کنند و به
همه ما نیز جان
می‌بخشند.

این که معلم چه می پرسد؟ کجا می پرسد؟ چه طور می پرسد؟ از کی می پرسد؟ باید مورد توجه قرار گیرد. شما از چستی از چستی می پرسید یا از چربی؟ از چگونگی می پرسید یا ...! جنس پرسش کیفیت تدریس شما را مشخص می کند.

معلم بیش از آموزش نیازمند یادگیری است و بیش از گفتن نیازمند شنیدن است. معلمی که یادگیری را تعطیل کند در واقع صلاحیت خود را برای تدریس سلب کرده است.

در ادامه، خانم باغ گلشنی در پاسخ پرسش سرکارآرانی که چه مسئله‌ای در درون شما وجود داشت که باعث شد بخواهید درس کاوی را تجربه کنید؟ گفت: «آنچه مرا به درس کاوی واداشت این بود که چرا در بین سی و چهار دانش آموز، همیشه عده‌ای هستند که درس را یاد نگرفته‌اند؟ آیا تکیه کلامی دارم که موجب آزار بچه‌ها شود؟ آیا حواسم به همه بچه‌ها هست؟»

اولین بار قبل از آمدن دوربین به کلاس، از بچه‌ها خواسته بودم جلوی آینه صحبت کنند و عیب‌های خود را در فن بیان رفع کنند تا جلوی دوربین مشکلی نداشته باشند. اما روزی که دوربین به کلاس آمد، جنب و جوش بچه‌ها و حتی سوال پرسیدنشان کم شد. کلاس را به شکل دایره چیدم و از تابلو زیاد استفاده نکردم. بعد از تماشای فیلم تدریس، روی کنش و واکنش‌هایی که بین من و دانش‌آموزانم اتفاق افتاده بود، دقت کردم. حرکتهای ریزی در ذهنم ماند. احساس کردم که خودم هم نگران دوربین بودم. شاید همین مسئله باعث شد به بچه‌ها فرصت فکر کردن ندهم. با دیدن فیلم به خودم گفتم: «تو هیچ وقت این قدر حرف نمی‌زدی.» زیاد توضیح دادم، در صورتی که می‌توانستم اجازه بدهم خود بچه‌ها به نتیجه برسند. دانش‌آموزی داشت تکلیفش را انجام می‌داد. من به جای او توضیح دادم نباید این کار را می‌کردم. باید اجازه می‌دادم او حرف بزند؛ هر چند جملات را اشتباه یا بالا و پایین بگوید. می‌توانستم مباحث مرتبط قبلی را با بچه‌ها مرور کنم تا بحث بازتر شود. فهمیدم در هر شرایطی باید از بچه‌ها بیشتر کمک بگیرم. درباره بچه‌هایی که خاص هستند با خانواده‌ها و مشاوران همراه شوم. می‌توانستم دستی روی سر بچه‌ای که گفتند خیلی بهش سخت نگیر، بکشم تا توجه خود را به او نشان دهم. می‌توانم به جرات بگویم که نکات ظریف و خوبی از درس کاوی یاد گرفتیم.»

پس از توضیحات خانم باغ گلشنی معلمان سوالات و نظرات خود را در ارتباط با روش مواجهه با درس کاوی به معنی تامل در متن پیاده شده درس در قالب کلمات و بسیار دقیق و مشخص بیان داشتند. سپس دکتر سرکارآرانی با اشاره به سخنان هم‌کاران توضیحاتی داشتند. برخی از مهم‌ترین توضیحات ایشان در قالب گزاره‌های زیر خلاصه شده است:

توان‌مندی برای مفهوم‌سازی: فهم مفاهیم ریاضی مهم است. بچه‌ها جواب را به ما تحویل می‌دهند و می‌روند. چه کسی هست که بگوید: خانم! اگر سه ضرب در چهار می‌شود دوازده، چهار ضرب در سه هم می‌شود دوازده، این دو چه فرقی با هم دارند؟ اگر دانش‌آموز به این‌جا رسید آن وقت مفهوم‌سازی ریاضی اتفاق افتاده است. پرسش دانش‌آموزی مبتنی بر سناریوی طرح مسئله معلم است. این که معلم

چه می پرسد؟ کجا می پرسد؟ چه طور می پرسد؟ از کی می پرسد؟ باید مورد توجه قرار گیرد. شما از چستی می پرسید یا از چربی؟ از چگونگی می پرسید یا ...! جنس پرسش کیفیت تدریس شما را مشخص می کند.

درک زمان: عنصر زمان در فرایند تدریس مهم است. روی زمان حساس نیستیم. در جاهایی که عنصر زمان برای‌شان ارزش‌مندتر است، مثل سنگاپور، کره، ژاپن و ... برای هر فعالیت در تدریس از زمان‌سنج استفاده می‌کنند. چون زمان در فرایند آموزش و یادگیری مهم است.

فهم شرایط یادگیرنده: روزی در دانشگاه تربیت معلم کاشان، رفته سر کلاس. به بچه‌ها نگاه کردم، دیدم حال‌شان خوب نیست. گفتم: بچه‌ها! حال‌تان خوب نیست؟ گفتند: نه! گفتم چه کار کنیم؟ گفتند: کلاس را تعطیل کنیم! به رای گذاشتم. تقریباً همه موافق بودند. گفتم خدا حافظ! بروید. گفتند: برویم؟! گفتم: بله! من هم رفته به اتاقم، جای ریختم و شروع کردم به انجام کارهایم. پس از دقایقی رییس آموزش آمد که چرا بچه‌ها بیرون هستند؟ گفتم: حال‌شان خوب نبود، عرض شد بروند! گفت: مگر می‌شود؟ کلاس فیزیک دایر است، ریاضی دایر است. گفتم: بله می‌شود! چون این‌ها «دانش‌جو معلم» هستند، عزیز! قرار نیست فیزیک‌دان شوند، قرار است معلم فیزیک باشند. سی سال از آن روزها گذشته است. دیروز در شیراز کسی دوان‌دوان آمد پیشانی مرا بوسید. گفت: «یادت هست آن روز در کاشان کلاس را تعطیل کردی! من نمی‌دانم این چند سال در کلاس‌هایم چه کار کردم، نمی‌دانم چند تا کتاب فیزیک خواندم و درس دادم؟ اما همیشه این یادم بوده که هر وقت بچه‌ها حال‌شان خوب نیست، درک‌شان کنم.»

توان خواندن بین سطرها: با درس کاوی ما بهتر می‌آموزیم و تمرین می‌کنیم که سفیدی بین سطرهای متن تدریس خود را متوجه شویم و آنات تربیتی که در کلام ناید را نیز حس کنیم. در فرایند درس کاوی معلمان یاد می‌گیرند تا اعماق رفتارهای پیچیده تربیتی خود را واکاوی کنند و از خود و دیگران و به‌ویژه دانش‌آموزان بیاموزند. جایی هست که خانم معلم تشویق می‌کند، اما هیچ‌جا نوشته نمی‌شود. در ژاپن به معلمی گفتم: این دانش‌آموزی که جواب درست داده را تشویق نکردی.

گفت: چرا آقای سرکارآرانی، هم من تشویق کردم، هم او فهمید، اما هیچ‌جا نوشته نشده است. موفقیت‌های بزرگ نتیجه یک اتفاق نیست. سالی یک‌بار نیست، نتیجه هزاران تلاش مستمر تربیتی است. نتیجه تلاش‌هایی است که نه دیده می‌شود، نه قدرانی و نه حتی

ارزیابی می‌شود. ما طوری تربیت می‌کنیم که تربیت شدیم. یادگیری با زجر و سختی اتفاق می‌افتد، یادگیری تمنای تغییر مستمر است.

در جست‌وجوی نگاهی جامع‌تر: هم‌کاری اشاره کرد که بهتر بود معلمانی در جلسات درس‌کاوی شرکت کنند که همه از یک پایه باشند، اتفاقاً من می‌گویم بهتر است معلمان همه پایه‌ها در جلسات درس‌کاوی باشند. بحث تربیت است نه ارائه محتوای خاص! بحث یادگیری و فهم بچه‌هاست. قرار است از آموزش به سمت یادگیری برویم. من امروز باید بفهمم چقدر تا از بچه‌ها یاد نگرفتند و چرا؟ درس‌کاوی همه را از چنبره تخصص‌گرایی‌های کاذب و غیر اثربخش می‌رهاند. پیشنهاد من این است که چه خوب است معلمان دبیرستان بیایند و با معلمان دوره ابتدایی با هم درس‌کاوی کنند.

تاکید بر معلمی: دست‌کم از میان ۱- معلم؛ ۲- محتوای آموزشی؛ ۳- وسایل تسهیل‌کننده آموزش؛ ۴- طرح درس و ۵- دانش‌آموز، در هر درس‌کاوی در ژاپن بیشترین بحث‌ها پیرامون یادگیری و بچه‌ها است، سر آن چه آموخته و نیاموخته شده است! اما این‌جا دعوا بر سر معلم است؛ چون همه چیز را در دست معلم می‌بینیم. وقتی می‌گویید: «بچه» با وقتی می‌گویید: «دانش‌آموز» یک دنیا تفاوت وجود دارد. بچه یعنی باید این‌جا بزرگ شود، رشد کند، اما دانش‌آموز یعنی فقط برای آموزش بسته‌های دانش این‌جا است. امروز توضیحات شما نشان داد که توجه به خود بچه‌ها و فعالیت‌های یادگیری‌شان اهمیت بیشتری دارد. کم‌کم یاد می‌گیریم که با شناخت بیشتر درباره بچه و محصول تدریس که یادگیری آن‌هاست، صحبت کنیم نه صرفاً معلم!

یادگیری مستمر: معلم بیش از آموزش نیازمند یادگیری است و بیش از گفتن نیازمند شنیدن است. معلمی که یادگیری را تعطیل کند در واقع صلاحیت خود را برای تدریس سلب کرده است. چون آموزش صحنه‌پردازی یادگیری است. من صحبت می‌کنم پس آموزش می‌دهم، این جمله شوخی است! حداقل در این فرصت‌های ایجادشده بنشینیم دور هم و از هم یاد بگیریم. این شاید اثربخش‌ترین فرصت یادگیری برای ما باشد.

سطوح دانایی معلم: در آخر این نکته را اشاره کنم که معلمان برای تدریس اثربخش در کلاس درس، حداقل به چند دسته دانش نیاز دارند. ۱- دانش موضوعی درس؛

مثلاً علوم^۲ (ریاضی، فیزیک و ...)، ۲- دانش آموزش دانش موضوعی؛^۳ گاهی شما خیلی خوب مفاهیم علوم و ریاضی را می‌دانید ولی تدریس کسر یا انرژی چیزی بیش از دانستن مفهوم و کارکردهای کسر و انرژی است. ۳- دانش پداگوژی^۴ (معلمی، مدیریت کلاس، دانش اداره کلاس درس)، ۴- دانش شناخت کودکان^۵ (مراحل رشد را بشناسید، بدانید که دانش‌آموز شما در چه مرحله‌ای از رشد و توانایی حسی حرکتی، هیجانی و ذهنی و ... است). ۵- دانش فناوری آموزشی؛^۶ بیشتر ناظر به طراحی آموزشی است، نه صرفاً توان به کارگیری فناوری و ابزارها در فرایند تدریس. بدون دانش طراحی آموزشی، مدارس مان انبار ابزارهایی می‌شود که به سرعت گرد کهنگی بر آن‌ها می‌نشیند و تاثیر زیادی نیز در بهسازی پداگوژی ما ندارند.

ضرورت بازاندیشی: شش سال پیش آمدیم در این کویر، بذری کاشتیم که کم‌کم دارد سبز می‌شود. اما باید مواظب بود؛ زیرا وقتی انجام کاری تمام می‌شود، تازه بازاندیشی آغاز می‌شود، اما ما عادت نداریم. وقتی کاری را تمام می‌کنیم، پرونده‌اش را می‌بندیم. در حالی که پس از هر کاری تامل لازم است و تامل به بهسازی یاری می‌رساند؛ مثلاً در کلاس درس حساسیت‌ها را درک کنیم. ما راجع به چه چیزهایی حساسیم؟ در مورد چه چیزهایی حساس نیستیم؟ چه چیزهایی برای ما مهم است؟ قدر هم را بدانیم. وقتی می‌گوییم استاد «کوانتوم» درس می‌دهد، به احترام کلاه از سر بر می‌داریم، اما وقتی می‌گوییم معلم امروز چند پیتزا سفارش داده است برای کلاس ریاضی تا به بچه‌ها «کسر» را درس بدهد، طوری می‌گوییم که انگار کار خاصی نمی‌کند. بعضاً هم می‌پرسیم مگر بچه‌ها صبحانه نخورده بودند! در کلاس به بچه‌ها دوتا تکه‌ای از پیتزا می‌دهیم و می‌گوییم یکی به دو نیم تقسیم کند و بعد دیگری اول سهم خود را بردارد. در واقع این‌جا هم کسر را درس می‌دهیم، هم عدالت اجتماعی را! از دو نفر یکی تقدم می‌یابد که با مهارت خود تکه پیتزا را دو نیم کند، ولی همیشه مقدم نیست. پس از دو نیم شدن پیتزا، آن دیگری است که حق تقدم دارد تا این دو تکه را مقایسه کند و اول یکی را به دل خواه بردارد. در این فرایند دقت نفر اول برای این که دقیق تکه‌ها را تقسیم کند خیلی بالا می‌رود.

- 2- Content knowledge
- 3- Pedagogical content knowledge
- 4- Pedagogical knowledge
- 5- Students (learners) knowledge
- 6- Educational technologies

ما عادت نداریم. وقتی کاری را تمام می‌کنیم، پرونده‌اش را می‌بندیم. در حالی که پس از هر کاری تامل لازم است و تامل به بهسازی یاری می‌رساند.

وقتی می‌گویید: «بچه» با وقتی می‌گویید: «دانش‌آموز» یک دنیا تفاوت وجود دارد. بچه یعنی باید این‌جا بزرگ شود، رشد کند، اما دانش‌آموز یعنی فقط برای آموزش بسته‌های دانش این‌جا است.

معرفی محمدرضا سرکارآرانی، برگرفته از کتاب در تمنای یادگیری:



کشورداری را برایش ایجاد می‌کند و در همین دوران تلاش می‌کند تا آران و بیدگل به یک شهرستان تبدیل شود. اما به‌رحال دغدغه آموزش و پرورش باز هم او را به دانشگاه و تحصیل باز می‌گرداند و این بار سودای رفتن دارد. او هم مانند تمام افراد موفق یک شبه ره صد ساله را نرفت، چه‌گونه؟ او قدم‌به‌قدم از مربی تربیتی در یک مدرسه ابتدایی شروع کرد- که خیلی از سوالات اساسی‌اش در ارتباط با آموزش و پرورش و معلمی هم از همین‌جا شکل می‌گیرد- تا امروز که به‌عنوان «رییس دپارتمان علوم تربیتی دانشکده علوم تربیتی و توسعه علوم انسانی» دانشگاه ناگویا در ژاپن مشغول به کار است. کارنامه حرفه‌ای او با تعداد بالای مقالات، کتاب‌ها و ترجمه‌ها از استمرار و حرفه‌ای بودنش خبر می‌دهند به‌قول ژاپنی‌ها گویی صدوپنجاه سال زندگی کرده است. محورهای کاری او فرهنگ آموزش، مطالعات تطبیقی آموزش و یادگیری، سنت‌های آکادمیک و فرهنگ دانشگاهی و الگوهای اثربخش بهسازی آموزش به‌ویژه درس‌پژوهی را در برمی‌گیرد.

آرانی تنها نظریه‌پرداز نیست چون چه در مقام دانشجو و چه استاد، حضور در مدرسه را که محل تحقیق و پژوهش او و درواقع میدان عمل آموزش و پرورش است، یک اصل مسلم می‌داند. این همه نشان می‌دهد هر آن‌چه در حوزه پرورش و آموزش است را خوب سنجیده و برای رهایی از حرف‌ها و کارهای تکراری و بی‌ثمر این حوزه، جهان‌اندیشه‌هایش را به خارج از مرزها می‌برد؛ به ژاپن، سرزمین آفتاب. آفتاب آموزش و پرورش ژاپن گرما می‌بخشدش و آفتابی برای آموزش و پرورش کشور خود می‌شود. اما آرانی داعیه انقلاب ندارد. دغدغه او به گفته خودش تکامل تدریجی قطار آموزش است، قطاری که مقصد و راهش را باید با بهسازی تغییر دهد. آرانی در فهرست سختی‌ها و شکست‌های کاری‌اش پرچم را به زبان شاعرانه‌ای می‌دهد که نشان ایرانی بودنش است و مانعی برای زبان علمی که بتواند مفهوم و نظرش را به دیگرانی که با این زبان آشنا نیستند، برساند. اما شاید با همین زبان شاعرانه است که اهل دل شده است اهل دل یعنی چه، یعنی باید پای صحبت‌هایش بنشیننی تا وقتی سخن به بچه‌ها و معلمی می‌رسد، برق چشمانش را ببینی، ببینی که چه شوقی برای آموختن دارد و دیگران را با مهر به این راه می‌خواند. شاید شاه‌راهی که آرانی در آن قدم برداشته است دردکشیدن و صبرکردن باشد، آن‌چه در کلامش همواره مکرر می‌شود تمرین و استمرار، هم دردی و هم دلی و شوق یادگیری است. این‌گونه است که به‌قول خودش «من از کلاس درس شروع کردم و از پژوهش در فرایند آموزش و یادگیری؛ جایی که «همه جهان من» بود و حالا «جهانی» کلاس درس من شده است.»

در **بخش اول** کتاب در تمنای یادگیری می‌توان داستان مفصل زندگی سرکارآرانی را خواند. این بخش از آن جهت مهم است که هر اندیشه‌ای از بطن زندگی شخصی و اجتماعی افراد نشأت می‌گیرد.

بخش دوم کتاب به اندیشه‌ها و دستاوردهای سرکارآرانی اختصاص یافته است که گفت‌وگوهای مفصلی است میان اندیشمندان و فعالان آموزش و پرورش و سرکارآرانی، که با فصل‌هایی چون «چرا ژاپن؟» و «شکست‌ها و ناکامی‌ها» شروع می‌شود و با گفت‌وگوهای تخصصی‌تری چون «درس‌پژوهی مدل بهسازی مداوم آموزش»، «درس‌پژوهی مدل بازاندیشی عمل و باربینی پیش‌فرض‌های ذهنی» و ... ادامه می‌یابد.

بخش سوم که به قلم منتقدانی چون «مقصود فراستخواه»، «محمد عطاران» و ... نوشته شده است بخش اول و دوم کتاب، محمدرضا سرکارآرانی را مورد بررسی و نقد قرار داده‌اند که بسیار خواندنی است و زاوایای دید مختلفی را نسبت به موضوعی واحد نشان می‌دهد.

در آخر نیز عکس‌هایی از دوران مختلف زندگی سرکارآرانی و معرفی کتاب‌هایی که توسط او نوشته ترجمه یا تالیف شده است، را می‌بینیم.

معرفی محمدرضا سرکارآرانی در جایی که کتاب در تمنای یادگیری به‌طور خاص بر زندگی، اندیشه‌ها و دستاوردهای او اختصاص یافته، بسیار سخت است، اما شاید خواندن این معرفی کوتاه تلنگری باشد برای خواندن کتابی که می‌تواند به بسیاری از پرسش‌های مرتبط با پرورش و آموزش پاسخ گوید و آغازی باشد برای پرسش‌های تازه.

«محمدرضا سرکارآرانی» متولد آران کاشان در سال ۱۳۴۴، کودکی و نوجوانی خود را در آن شهر گذراند و فرزند دوم خانواده‌ای سنتی و مذهبی است. مادرش در خانه قالی می‌بافت و پدرش که اهل شعر است و دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی دارد در شهر کوچک‌شان محترم شمرده می‌شود. از همان کودکی جوهره‌ای در او هست که وی را از دیگر همسالانش متمایز می‌کند، و آن جست‌وجوگری و کنجکاوی در ترکیب با شیطنت‌های کودکانه است، ویژگی‌هایی که هنوز هم در او زنده است!

آموختن را از مکتب‌خانه آغاز می‌کند و از همین دوران است که در خانه، کوچه و بازار با انواع شعرها، دعاها و آیه‌های قرآنی خو می‌گیرد. کار در بازار، راه و رسم رابطه با دیگران را به او که گوش‌های تیزی برای شنیدن دارد، می‌آموزد. در مدرسه کودکی با ویژگی‌های خاص خود است و هر چه به ادبیات و خواندن علاقه دارد و حفظیاتش خوب است، چندان از دروس ریاضی و علوم خوشش نمی‌آید و تا پایه متوسطه کارنامه تحصیلی رضایت‌بخشی ندارد. در انتخاب رشته هم داستانی دارد که از هنرستان به دبیرستان و رشته انسانی کشیده می‌شود. از دوران متوسطه در کارنامه‌اش نمرات بهتری دیده می‌شود که نشان می‌دهد در راه درستی قدم گذاشته و قبولیش در دانشگاه «شهید بهشتی» سرآغازی بر کار حرفه‌ای او می‌شود. البته میان دبیرستان و دانشگاه با شروع جنگ فاصله‌ای می‌افتد که در این فاصله او با رفتن به جبهه و شرکت در جلسات حوزه علمیه قم تجارب خوبی به‌دست می‌آورد، اما در وجودش تمنای دیگری هست و آن یادگیری در بستر معلمی است که به‌زعم دکتر «حمید علیزاده» بذر این تمنا از کودکی در نهاد او کاشته شده است. در مجموع محمدرضا که در خانه به خواست مادر علیرضا صدایش می‌کنند، زندگی همواری ندارد اما با سری پرشور راهش را از میان کتاب‌هایی که می‌خواند، از میان سنت خانوادگی و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و ریسمانی ناگسستنی و متصل به خدا پیدا می‌کند. از داستان زندگی خانوادگی به‌ظاهر آرام او که گذر کنیم به مردی می‌رسیم که در کارش اهل عمل و اهل دل است.

او از همان ابتدای روز خدمتش به‌عنوان مربی تربیتی در روستای نصرآباد، نگاهی به مدرسه می‌کند و می‌گوید: «خدا روشکر که این مدرسه اصلاً دیواری ندارد که من بخواهم آن را رنگ بزنم و شعار بنویسم... روی من به‌عنوان کفش جفت کن بچه‌ها حساب کنید.» او از ابتدای کار به شعارها نه می‌گوید چون اهل عمل است. در اولین تجربه تدریس خود با شوخ‌طبعی و دوستی بچه‌ها در میدان توجه و مهر بچه‌ها قرار می‌گیرد و با ایده‌هایی که دارد، والدین و مدیر مدرسه را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهد.

به‌واسطه تلاشش کم‌کم از آران به کاشان و بعد دانشگاه تهران می‌رود. آن‌جا نیز در میان دانشجویان خودی نشان می‌دهد و استادش که به توانایی او ایمان دارد کار در دفتر نخست‌وزیری را به او پیشنهاد می‌دهد. تجربه‌ای که زمینه‌آشنایی با مبانی